علم غیب انبیا در قرآن کریم

- روش قرآن در بیان معارف عالیه
- اشارات در جریان حضرت یعقوب و یوسف سلام الله علیهما

روش قرآن در بیان معارف عالیه

الآن مهمترین بحث ما حالات انبیا و اوصیا است. الآن سوره مبارکه یوسف را به‌عنوان آخر عرضم بگویم. هیچ کاری ندارد که برای عموم مردم بگویند: حضرت یعقوب علیه‌السلام، پیامبر خدا بودند و صاحب نفس نبوی بودند و میدانستند که فرزندشان در چه حالی است یا نه؟ خب ما که روی این مطالب بحث کرده‌ایم، برای ما واضح و مورد اطمینان است که پیامبر خدا میدانند. اما ببینید قرآن کریم چطور صحبت میکند! شما سوره مبارکه یوسف را ببینید.

بیان اشاری بدون تصریح

آیه شریفه هم مطلب را برای کسانی که میخواهند بفهمند به‌وضوح میفرماید و هم تصریح نمیکند. این کار انبیا و اوصیا بوده. مواردی را که مناسبت دارد میگفتند، اما برای عموم نمی گفتند. چرا؟ خود آیه شریفه هم همینطور است. چرا؟ به‌خاطر اینکه امیرالمؤمنین فرمودند: چون یک ذره ای از آن را هم که میگویند عده‌ای میگویند که اینها خدا هستند. لذا مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار میفرمایند: «تقیه ای که اهل البیت از شیعه میکردند، خیلی بالاتر از تقیه ای بوده که از اهلسنت میکردند[1]»؛ به اشتباه میافتند. چون اینچنین است پس مواضع مناسب را میگفتند.

---

[1] و هذا العلم لا يتيسر لعامة الخلق و لذا منعوا الناس عن تعلم علم النجوم و التفكر في مسائل القضاء و القدر و هذا بين لمن تأمل فيه و أيضا الإحاطة بتفاصيل كيفيات ما ينزل في ليلة القدر و كنه حقيقتها إنما يتأتى بعد الإحاطة بغرائب أحوالهم و شئونهم و هذا مما تعجز عنه عقول عامة الخلق و لو أحاطوا بشيء من ذلك لطاروا إلى درجة الغلو و الارتفاع و لذا **كانوا ع يتقون من شيعتهم أكثر من مخالفيهم و يخفون أحوالهم و أسرارهم منهم خوفا من ذلك**(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۲۵، ص: ۹۵)

الكافي عن علي عن أبيه عن ابن محبوب عن ابن رئاب قال: سمعت أبا عبد الله ع يقول لأبي بصير أما و الله لو أني أجد منكم ثلاثة مؤمنين يكتمون حديثي ما استحللت أن أكتمهم حديثا

بيان ثلاثة مؤمنين ثلاثة إما بالتنوين و مؤمنين صفتها أو بالإضافة فمؤمنين تمييز و يدل على أن المؤمن الكامل الذي يستحق أن يكون صاحب أسرارهم و حافظها قليل **و أنهم كانوا يتقون من أكثر الشيعة كما كانوا يتقون من المخالفين** لأنهم كانوا يذيعون فيصل ذلك إما إلى خلفاء الجور فيتضررون ع منهم أو إلى نواقص العقول الذين لا يمكنهم فهمها فيصير سببا لضلالتهم.(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۶۴، ص: ۱۶۰)

در این زمینه به عنوان«تقیه اهل بیت از شیعیان» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

اشارات در جریان حضرت یعقوب و یوسف سلام الله علیهما

شما آیات شریفه را ببینید؛

۱. سوّلت لکم انفسکم امراً

حضرت یعقوب در دو جا به فرزندانشان می‌گویند: «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ[1]». اول می‌گویند: «وَ جاؤ

عَلى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيل[2]»؛ اینجا که خودشان می‌دانستند که دارند دروغ می‌گویند. اما بعد که آمدند و گفتند: «انکم لسارقون»، نزد پدر برگشتند و چه گفتند؟ «وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتي كُنَّا فيها وَ الْعيرَ الَّتي أَقْبَلْنا فيها وَ إِنَّا

لَصادِقُون[3]»؛ این دفعه که ما دروغ نمی‌گوییم. آن دفعه را هم نگفته بودند، اما خودشان می‌دانستند. ولی این دفعه خودشان می‌دانستند که دروغ می‌گویند. « وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتي»؛ خودت بیا و ببین که ما سارق نبوده ایم. خب حضرت باید چه بگویند؟ الآن که آنها نمی‌خواهند دروغ بگویند و این ظرف پیدا شده است. باز حضرت عین همان عبارت را اشاره می‌کنند و می‌گویند: «قال بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ»؛ چه تسویلی است؟ به آن فکر کنید.

شاگرد: همین که «ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل». این نیست؟

استاد: آنها درست می‌گفتند. «ما كُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظين».

۲. الّا ان یحاط بکم

قبلش حضرت فرمودند: «قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّني بِهِ إِلاَّ أَنْ

يُحاطَ بِكُم[4]»؛ ببینید یک اشاره است. چه کار دارید به این؟! «لَتَأْتُنَّني بِهِ إِلاَّ أَنْ يُحاطَ بِكُم»؛ مثل آفتاب برای حضرت یعقوب روشن است. اشاره می‌کنند به «إِلاَّ أَنْ يُحاطَ بِكُم». بعد هم می‌گویند: «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ».

۳. ادخلوا من ابواب متفرقه

خب وقتی هم که میخواهند بروند، میگویند: «وَقالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ[5]»؛ چرا میگویند «وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ»؟

۴. حاجه فی نفس یعقوب

در آیه بعدی میفرمایند: «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ[6]»؛ چرا آیه نمی فرماید که آن حاجت چیست؟ چرا نمی فرماید یعقوب همه چیز را میدانست؟ ببینید وقتی عرف این را میخوانند، همینطور میخوانند و میروند. کسی که برگردد و دقت کند، «الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها»، خب آن حاجت چه بود؟ آیه بعد میفرمایند: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ[7]»؛ یعقوب از اینجا کاری میکند که آن جا یوسف بتواند به برادرش بگوید: «قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ»؛ حضرت یعقوب، مثل آفتاب رفتن آنها را مدیریت میکنند.

۵. لذوعلم لما علّمناه

بعد همینجا که حضرت فرمودند، آیه چه میفرمایند؟ میفرمایند: «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ»؛ باز آیه تصریح نمیکنند. چرا؟ چون حالات انبیاء را نمیتوانیم بفهمیم که به چه صورت است. اگر آیه بگوید او میدانست که پسرش عزیز مصر است، خب پس چطور آیه دیگر میگوید: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ[8]»؟! او که حزنی نداشت! اگر شما مطلع هستید، چه حزنی است؟! چرا «و ابیضت عیناه»؟!

این را عرض میکنم به این دلیل که از مهمترین معضلات بحث علوم انبیاء این است که ما نمیتوانیم درک کنیم چطور کسی آن علم را دارد ولی آن علم با رفتار عادی او جمع شود! غمناک هست «و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم» ، درعینحال که خودش میدانست پسرش عزیز مصر است و آنها را مدیریت میکند که چه کار بکنند! بعد دنبالش میفرمایند: وقتی آنها برگشتند و دوباره میخواهند بروند، میگوید: «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ

[9]». قبل از این آیه میفرمایند:«وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ». صریحاً«اعلم من الله ما لا تعلمون» با چه؟ باز تصریح نمیکنند. بهصورت اشارهای میفرمایند تا کسی که میخواهد اینها را بفهمد، بفهمد.

۶. الم اقل لکم انی اعلم

بعد که آمدند دوباره میفرمایند: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلا أَنْ

تُفَنِّدُونِ، قالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ[10]»؛ یوسف کجا است!؟ «فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً»؛ حال وقتش شد؛ «قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

[11]»؛ حال همه اینها را دیدید؟ خب الآن که برگردیم یک چیز سادهای است که نزد عرف عام هیچ تصریحی در آن نیست که حال یعقوب چه حالی بود. چرا؟ چون اگر تصریح شود، عرف عام نمیتوانند جمع کنند. ای میدانند ای نمیدانند. اگر میدانند خب این حالات معنا ندارد. اگر این حالات هست، پس

نمی‌دانند. اما آیات شریفه همه حرفها را می‌فرماید اما برای اهلش.

خب این چیزی بود که می‌خواستم عرض کنم. هم از نظر ارواح خمسه و هم از نظر حالاتی که در انبیاء و اوصیاء هست.

---

[1] وسی ف ۸۳ و ۱۸

[2] وسی ف ۱۸

[3] وسی ف ۸۲

[4] وسی ف ۶۶

[5] وسی ف ۶۷

[6] وسی ف۶۸

[7] وسی ف ۹۹

[8] وسی ف۸۴

[9] وسی ف ۸۷

[10] وسی ف ۹۴ و ۹۵

[11] وسی ف۹۶